

ارزیابی حرکت حسین علیه السلام

□

توفیق ابوعلّم

ترجمه: عبدالله امینی



بررسی قیام امام حسین(ع) تنها مورد توجه شیعیان قرار نگرفته، بلکه غیر شیعیان و حتی غیر مسلمانان نیز به این قیام، عمل، انگیزه‌ها و پی آمدهای آن توجه فراوان نشان داده‌اند. یکی از نویسندگان مسلمان غیر شیعه که بدون تعصب و با تعمق زیاد به بررسی قیام امام حسین(ع) پرداخته، «استاد توفیق ابوعلّم» مصری است. ایشان رئیس هیات مدیره مسجد نفیسه در قاهره و معاون اول وزارت دادگستری مصر بوده است. مسجد حضرت نفیسه از مراکز مهم زیارتی و فرهنگی مصر می‌باشد و مسلمانان مصر توجه بسیاری به آن دارند. استاد ابوعلّم از نویسندگان بنام مصری می‌باشد و کتاب معروف ایشان به نام «اهل بیت» مورد توجه کم نظیر قرار گرفت به طوری که در کمتر از دو سال نسخه‌های آن نایاب شد. کتاب «اهل بیت» شرح حال اهل بیت رسول خدا(ص) یعنی حضرت زهرا(س)، امام علی(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و سیده نفیسه(س) است. این کتاب در سال ۱۳۹۰ هـ ق منتشر شد و در سال ۱۳۹۲ با نایاب شدن نسخه‌های آن، نویسنده تصمیم گرفت آن را در چند جلد به چاپ برساند و جلد اول آن به شرح حال حضرت زهرا(س) اختصاص یافت. کتاب شرح حال حضرت زهرا(س) توسط جناب علی اکبر رشاد ترجمه و در سال ۱۳۶۰ هـ ش توسط موسسه انتشارات اطلاعات منتشر گردید.

ابو علم در مقدمه کتاب «فاطمه الزهرا» وعده می‌دهد که به زودی آثار دیگری در شرح حال



سال هفتم / شماره سوم



حضرت زین العابدین(ع) و زینب کبری(س) بنگارد.

مقاله پیوست بررسی‌ای است که وی بعد از شرح حال امام حسین(ع) نگاشته و در این بررسی انگیزه‌های قیام امام را مورد توجه قرار داده و به مقایسه رفتار امام حسن(ع) و امام حسین(ع) توجه و علت تفاوت این دو رفتار را تبیین کرده است. نویسنده آراء مثبت و منفی علمای اسلام و مستشرقان در مورد قیام امام حسین(ع) را به اجمال ذکر کرده و نقد نموده است.

مناسب می‌نمود در کنار دیگر مقالات ویژه‌نامه بررسی و ارزیابی این نویسنده محترم از برادران اهل سنت نیز خدمت خوانندگان محترم تقدیم گردد تا آنان علاوه بر نظر و ارزیابی شیعیان با ارزیابی فردی غیر شیعی نیز آشنا گردند.

البته خوانندگان محترم ارزیابی قیام سیدالشهداء(ع) را از نگاه یک عالم غیر شیعی می‌خوانند و طبیعی است که بر بعضی برداشتها و ارزیابی‌های ایشان ملاحظات و وجود دارد ولی ارائه عین ارزیابی ایشان بدون ملاحظات را پسندیده‌تر دانستیم. خوانندگان محترم با مطالعه مقالات دیگر، خود خواهند توانست برخی نکات قابل نقد را در ارزیابی ایشان، تشخیص دهند.

گاه از دلیل قیام حسین(رضی الله عنه) با اهل و عیال و کوچ اینان به کوفه به رغم آن که در دست دشمنان بود و امام می‌دانست کوفیان با پدر و برادرش چه کردند، می‌پرسند؛ افزون بر این که تمامی خیرخواهان ناصح به او توصیه می‌کردند بر ضد یزید قیام نکنند و وی را از کشته شدن بر حذر می‌داشتند، از جمله ابن عباس و ابن عمر و بسیاری دیگر از کسانی که میانه راه به امام برخوردند.

[سؤال‌های دیگر این که] چرا وقتی وی از کشته شدن مسلم بن عقیل خبر دار شد، بر ننگست؟ چرا حاضر شد با گروه اندکی به جنگ بالشکر عظیمی برود که از پشتیبانی و کمک بسیار برخوردار بود؟ چرا با دست خود، خویش را به هلاکت افکند؟ و پرسش آخر: چگونه می‌توان اقدام او را با آنچه برادرش، حسن[ع] انجام داد و خلافت را به معاویه واگذار کرد، سنجید و در یک راستا دانست؟

تاریخ نگاران به این پرسش‌ها این گونه پاسخ داده‌اند: هنگامی که امام حسین به کوفیان و بزرگان آن دیار نامه نوشت، در پی دستیابی به حق خویش بود و کوفیان داوطلبانه با وی عهد و پیمان بسته بودند که از ایشان پیروی کنند. و بر این مطلب اصرار داشتند و نشانه‌های



پیروزی و ظفرمندی قیام دیده می‌شد. بیشتر اهالی کوفه با مسلم بن عقیل پیمان بسته، بیعت خود را اعلام کرده بودند. حتی برای مسلم فرصت آن پیش آمد که ابن زیاد را در خانه هانی بن عروه ترور کند، اما نکرد، زیرا معتقد بود اسلام ترور را روا نمی‌شمرد.

نیز دیدیم وقتی ابن زیاد، هانی را زندانی کرد، مسلم بن عقیل با یارانش کاخ ابن زیاد را محاصره کرده، نزدیک بود بر وی چیره شوند، اما از بد روزگار کار بر عکس شد.

اما وضعیت امام حسن گونه دیگری است. ایشان به پیمان شکنی یارانش پی بُرد و دانست به معاویه نوشته‌اند: حاضرند وی را بکشند یا به دست معاویه بسپارند، و از آن رو که برای وی جز یاران اندکی نمانده بود، تن به صلح داد تا جان خویش و اهل و عیال و پیروانش به سلامت مانند. معاویه نیز پذیرفت پس از خودش، خلافت از آن امام حسن باشد و در آن زمان معاویه به یزید نمی‌اندیشید.

موضع امام حسین هنگامی که حق خواهی می‌کرد، طبیعی و قاطع بود و گمان قوی داشت آنان که نامه نوشته و با ایشان پیمان بسته‌اند، او را یاری خواهند داد. امام حق طلبان را قدرتمند و یاران باطل را ضعیف می‌دید.

◀ [چرا امام حسین جنگید اما امام حسن صلح کرد؟]

وضع امام حسین در برابر یزید، مانند امام حسن در مقابل معاویه نبود، زیرا معاویه با تربیت جاهلی قریش بار آمده بود که پر از سخت‌کوشی بود، چون اینان قومی بودند که در بیابان‌های خشک و بی آب و علف می‌زیستند و چاره‌ای جز جان سختی نداشتند، گرچه از تجارت سود بسیاری می‌بردند.

معاویه در بزرگسالی اسلام آورد و پیامبر را دید و کاتب وی بود و از همنشینی با ایشان و مسلمانان نیکوکار تأثیر گرفت، چنان که کارگزار عمر بود و از وی کردار و رفتار را آموخت. این عوامل در سیرت وی اثر داشت گرچه آن زمان که مردمانی گرد وی جمع شدند، لغزشها و سرپیچی‌هایش از سنت والای مسلمانان زیاد شد.

اما فرزندش یزید تربیتی دیگر داشت. وی در قصر شام زاده شد که نعمت و بردگان بسیار داشت. یزید بدویت و جاهلیت قبیله کلب را از مادرش به ارث برد و هوش و زیرکی قریش را از پدر آموخت، چنان که از این قبیله، حيله و فریب بسیار، مال دوستی، سلطه‌طلبی و چیرگی و لذت‌طلبی مفرط را در وقتی که اسباب آن فراهم بود فرا گرفت و



جوانی قریبی شد که پایداری و سرسختی را نمی‌شناخت و برای گذران زندگی مجبور به کسب و کار نبود و در طول حیاتش مرارت و مشقتی نچشید و هیچ تلاشی جز در راه خوشگذرانی و عیاشی نداشت.

یزید وقتی حاکم مسلمانان شد، رفتاری بسیار متفاوت با پدر داشت، چنان‌که کردارش با سنت و سیره پیامبر (ص) و خلفای راشدین به شدت فرق داشت. نیز یاران و اعوان معاویه و یزید تفاوت بسیاری داشتند. اطرفیان معاویه سیاست‌دان و طرف مشورت بودند اما یاران یزید، جلادها و سگ‌های شکاری بودند که در پی شکارهای بزرگ می‌دویدند. سرشت اینان به گونه مردمانی مسخ شده و پریشان بود که سینه‌ای پر از حقد و کینه از آدمها داشتند، به خصوص از کسانی که بر عکس اینان، نیکوکار و درستکار بودند. از این رو یاران یزید کینه خود را سر دشمنان خالی می‌کردند، حتی اگر برایشان فایده و سودی نداشت اما اگر از این راه به بخشش و پاداشی می‌رسیدند، دیگر کینه و شرارتشان حد و مرزی نداشت. شریرترین یاران یزید، شمر بن ذی الجوشن، مسلم بن عقبه، عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد بودند.

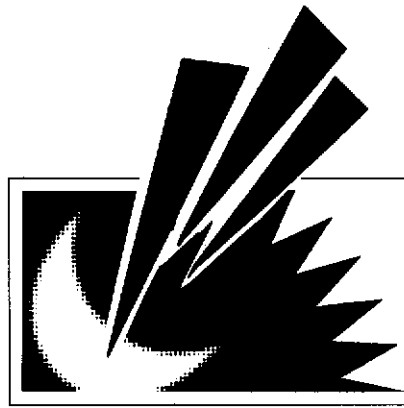
شمر به پیسی مبتلا و زشت‌رو و کریه‌المنظر بود و پیرو مذاهب خوارج شد تا بدان جنگ و مبارزه بر ضد علی و فرزندان او را توجیه کند اما قصد محاربه با معاویه و فرزندان او را نداشت. شمر کسی بود که دین را بهانه و ابزاری برای کینه ورزی قرار می‌داد، و حاضر بود به خاطر مال و ثروت، دین یا کینه‌اش را به فراموشی سپرد.^۱

یزید پیش از جانشینی پدر، به شدت لذت طلب بود و آشکارا بدین امر مبادرت می‌ورزید، به گونه‌ای که عیاشی‌های او ورد زبان مردمان شده بود. کار آن قدر بالا گرفت که «زیاد» به وی توصیه کرد اعتدال ورزیده، جانب احتیاط را نگه دارد وقتی پس از پدر، به حکومت رسید، سیاست شهوت ورزی بی قید و بند را ادامه داد. وی دست از خوش گذرانی‌های خود بر نداشت و همچنان به کارهای بیهوده و لهو و لعب خود ادامه می‌داد و این تفاوت پدر و پسر بود.

◀ [انگیزه دینی برای مبارزه با دین فروشان]

می‌توانیم بگوییم که امام حسین نمی‌خواست با یزید بیعت کند حتی اگر منجر به کشته شدن او شود امکان نداشت چنان‌که امام حسن با معاویه پیمان بست، امام حسین با یزید بیعت کند، زیرا اوضاع فرق کرده و یزید همچون پدر نبود. اگر امام حسین با یزید بیعت می‌کرد،





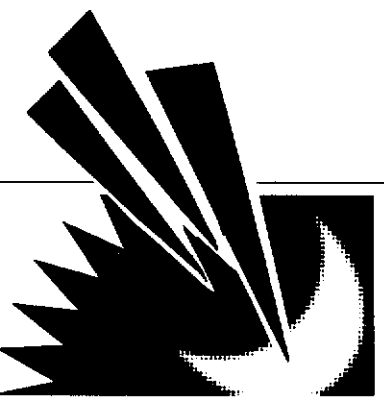
وضع حال وی پوشیده می ماند و مردم معتقد می شدند یزید امام بر حق است، در نتیجه می توانست دین را تحریف کند. از این رو حسین، جان و اهل و عیالش را در راه دین جدش نثار کرد. با شهادت امام بود که پایه های دولت اموی سست و نا استوار گشت.

به رغم آن که نامه های رسیده برای امام که به بیعت با ایشان می خواند، بسیار بود، اما احتیاط کرد و عموزاده اش، مسلم بن عقیل را فرستاد تا از دل و دین عراقیان مطمئن شود. معلوم شد بیعت کوفیان با امام درست و راست است، از این رو امام به کوفه کوچید، زیرا عموزاده اش که امین و مورد وثوقش بود، بر این مطلب گواهی داده، به امام نوشته بود: «مردمان دور و برش را گرفته و با وی اند.» اما پیش از رسیدن به عراق، وقتی امام دانست مسلم را کشته و از اطراف وی پراکنده شده و شکستش داده اند، احتیاط را در پیش گرفت. شاید به فکر بازگشت افتاد، گرچه من این احتمال را باور ندارم، زیرا امام در پی کاری ثمربخش و نتیجه دار بود. وقتی امام رو به سوی کوفه نهاد، در پی دنیا و جاه یا تلاش برای دستیابی به خلافت به هدف خلافت نبود، بلکه می خواست احکام خدا را اجرا کند، اما به گونه ای که همگان بی هیچ تردید و شکی هدف امام را بدانند. از این رو امام به ندای ایمان و باور دین خود لبیک می گفت.

امام حسین کسی نبود که به حکم ابن زیاد گردن نهد گرچه موجب ذلت و خواری شود - که این از ساحت امام به دور است - و ابن زیاد به سبب نفس شرورش پروا نداشت امام را با یارانش به شهادت برساند. امام بین این دو (ذلت و شهادت) مرگ با عزت را برگزید. در اینجا مطلب مهمی است که تاریخ نگاران در آن اختلاف نظر دارند، گفته شد امام به عمر بن سعد سه راه حل پیشنهاد داد:

۱. راه را برای امام باز بگذارد تا به حجاز (همان جایی که آمده بود) برگردد.
 ۲. به سوی یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و مانند سربازی سنگر نشین در برابر دشمن، به مرزداری بپردازد و مانند دیگر مرزداران مزد و مواجب بگیرد و انجام وظیفه کند.
 ۳. امام را به شام نزد یزید بزنند و او را به دست یزید بسپارند.
- گفته اند: عمر بن سعد راه حل ها را پذیرفته، آنچه را امام پیشنهاد داده بود، برای ابن زیاد نوشت، اما وی نپذیرفت و گفت: حسین چاره ای ندارد جز آن که به حکم ابن زیاد تن دهد!
- «گفته اند حسین بر ضد یزید شورید و بیعت وی را رد کرد و به طرف کوفه رفت.





می‌خواست مردم آن دیار را از پیروی یزید باز دارد و میان مردمان تفرقه افکند و مانند زمان پدرش بین مسلمانان جنگ به پا کند. بنابراین این یزید و حاکم وی در عراق، شر و فتنه را آغاز و به پا نکردند، بلکه از حکومت خود دفاع کرده، وحدت امت را حفظ نمودند! این ادعا در صورتی راست و درست است که بگوییم حسین مصمم بر جنگ بود

و حاضر به سازش و مذاکره نبود و سر از نبرد بر نمی‌تافت، اما حسین سه راه حل پیشنهاد کرد که هر یک راه درست و خوبی بود و به سلامت می‌انجامید. اگر می‌گذاشتند به حجاز و مکه برگردد، امام به آنجا باز می‌گشت و دوست نداشت در آن جا خون ریزی شود، چرا که بلد حرام بود و جنگ در آن شهر روا نبود؛ فقط یک بار در آن جا جنگ روا شمرده شد، آن هم یک ساعت و در زمان رسول خدا به هنگام فتح مکه.

اگر میان او و یزید مانع نمی‌شدند تا به او پیوندند، ممکن بود به گونه‌ای یزید از او در گذرد، یا با حجتی که دیگر جای بحث و جدل باقی نماند، او را به تسلیم و پذیرش بیعت وادارد.

اگر می‌گذاشتند به طرف یکی از مرزهای کشور اسلامی برود، مردی عادی مانند دیگران می‌شد که با دشمن می‌جنگد و شریک در فتح می‌شود، در نتیجه نه به احدی آسیب می‌رساند و نه کسی وی را اذیت می‌کرد.»

البته «عقّاد» تردید دارد حسین به ابن زیاد، پیشنهاد پذیرش یکی از سه راه حل را داده باشد. وی معتقد است این گزارش [از طرف ابن سعد]، به حسین بسته شد و افترا بی بیش نبود، تا اولاً بهانه عمر برای ننگیدن با امام باشد، ثانیاً به شیعیان بگوید حسین قصد داشت بیعت کند.

◀ [قیامی خونین برای بیدار کردن وجدانهای خفته و بیمار]

دکتر احمد صبحی در کتابش (نظریه الإمامه) معتقد است:

«مانعی نیست بگوییم حسین این پیشنهاد را داده است نه بدین معنا که نمی‌خواست یا می‌خواست با یزید بیعت کند، بلکه چون گمان داشت دشمنانش عزم بر کشتن او را دارند تا از این راه پیش امیر عزیز شده، نزد یزید ارج و قرب یابند و می‌دانست اینان نمی‌گذارند امام زنده از دستشان در رَوَد. از این رو خواست حجت را بر آنها تمام کند با این که قبل از آن هم



همه راه‌های نجات دادن خود از دست زدن به قتلش را در اختیار آنان نهاده بود. امام بار دیگر نیز حجت را بر آنان تمام کرد آن گاه که دشمنان با آغاز جنگ، سه روز امام و خاندان و یارانش را از آب محروم کردند، سپس به وحشی‌گری در قتل و کشتار پرداختند و حتی به کودکان رحم نکردند و حرمت اهل بیت را پاس نداشتند، امام بار دیگر به اتمام حجت پرداخت و اینان را از جنگ در ماه حرام بر حذر داشت اما دشمنان به مخالفت سرسختانه با دین برخاستند و هتک حرمت کردند، به رغم آن که می‌بایست انجام این کار بسیار بر آنان سخت باشد و آن را بزرگ‌ترین گناه بشمرند و به احدی از اهل بیت پیامبر آسیبی نرسانند. اما ابن اثیر در الکامل نمی‌پذیرد که امام راه حل‌های پیش‌گفته را بر عمر بن سعد عرضه کرده باشد. وی می‌گوید:

«عقبة بن سميان نقل کرده: از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق همراه حسین بودم و تا زمان کشته شدنش، از وی جدا نشدم. تمامی صحبت‌هایش با مردم را تا روز شهادتش شنیدم. به خدا سوگند به رغم آن چه میان مردم شایع بود حاضر نشدم دست در دست یزید بکنم یا او را به مرز و گوشه‌ای از کشور اسلامی گسیل دارند.»

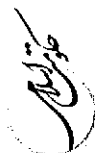
امام بر قیام پا می‌فشرد و خود را آماده کشته شدن کرده بود و به دلایل زیر می‌دانست یا گمان می‌برد در این سفر کشته خواهد شد:

۱. چه پیش از خروج از مکه و چه پس از آن هر که به او توصیه و سفارش می‌کرد قیام نکند و از شهر خارج نشود، نمی‌پذیرفت. بیشتر دیدیم کسانی به او توصیه کردند یا از سرزمین حجاز بیرون نگذارد، از جمله: عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، ابن زبیر و محمد بن حنفیه. نیز پس از آن که از مکه بیرون رفت، در میانه راه برخی به امام گفتند برگردد، از جمله: عبدالله بن مطیع، اباهره از دی (که در ثعلبیه امام را دید)، عبدالله بن سلیم، مذری بن مشمعل و فرز دق که پس از بازگشت از حج، در منطقه «زباله» امام را زیارت کرد.

۲. وقتی تصمیم گرفت رو به سوی عراق نهد، چنین خطبه خواند: «مرگ در کمین آدمی زاده است و...» که بیشترین قسمت‌های این خطبه، اشاره به آگاهی امام از کشته شدن دارد.

۳. عبدالرحمان بن حارث بن هشام در مکه، امام را از رفتن باز داشت. و چنین دلیل آورد:

«به شهری می‌روی که کارگزاران و امیران یزید در آن جا هستند و بیت‌المال را در دست دارند، و مردم هم بنده و برده مال و درهم اند. از این رو معلوم نیست آن که به تو وعده یاری داده، بر ضدت نشورد و با تو نجنگد یا به رغم این که تو را بیشتر دوست دارد، اما به خاطر مال و منال با تو به نبرد و مخالفت برنخیزد.»



با این که امام سخن وی را قبول داشت، اما حاضر به پذیرش آن نشد.

۴. ابن عباس نیز امام را از رفتن باز داشت و دلیل آورد: آنان که را دعوت کرده‌اند، با امیر خود نجنگیده‌اند و دشمن را نرانده‌اند و شهر و دیار را به دست خود نگرفته‌اند، بلکه امام را در حالی دعوت می‌کنند که امیرشان بر آنان چیره و حاکم است و کارگزارانش مالیات شهرها را گرد می‌آورند. با این وضع گویا امام را به جنگ فراخوانده‌اند و اطمینانی نیست از امام پشتیبانی و حمایت کنند، بلکه از مخالف‌ترین مردم بر ضد امام نشوند!

ابن عباس بار دیگر امام را از رفتن برحذر داشت و این گونه سخنان را دوباره گفت و به امام توصیه کرد به یمن رود، زیرا درّها و درّه‌ها دارد و زمینی گسترده و پهناور است. ابن عباس افزود:

«پدرت در آنجا شیعیان و پیروانی دارد و تو دور از مردمان خواهی بود. می‌توانی برایشان نامه بنویسی و پیک و فرستادگانت را بفرستی و جایگاهت را سفت و محکم کنی. در این صورت امیدی هست یار و یاورانی که دوست داری، با خیر و خوشی نزد تو آیند.»

امام با اطمینان و قدرت پاسخ داد:

«دیگر کار از کار گذشته است.»*

۵. وقتی محمد بن حنفیه توصیه کرد به عراق نرود، امام فرمود در این باره خواهد اندیشید، اما سپیده دم کو چید. ابن حنفیه سبب را پرسید، امام فرمود:

«پس از آن که از تو جدا شدم، رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: ای حسین! بیرون رو که خدا خواسته تو را کشته راه خود ببیند.»

ابن حنفیه پرسید: پس چرا زنان را همراه می‌بری؟! فرمود:

«خدا خواسته آنان به اسارت روند!»

۶. ابن عمر امام را از رفتن نهی کرد و گفت: اگر بروی، کشته خواهی شد. زیرا نشانه‌ها و ظاهر حال گویای سرانجام امام بود. قطعاً آنچه را ابن عمر می‌فهمید، بر امام پوشیده نبود.

۷. فرزدق بدو گفت: دلهای مردم با توست اما شمشیرهایشان بر توست.

۸. بشر بن غالب عرض کرد: دلهای توست و شمشیرها با بنی امیه.

عبدالله بن جعفر نیز امام را بازداشت و گفت: مشفقانه می‌گویم در این راه هلاک تو و

*. امام ابن مَثَل عربی را آورد که «سَبَقَ السَّيْفُ الْعَدْلَ» یعنی پیش از آن که بتوان کار را اصلاح کرد، از دست رفته است.



در ماندگی اهل بیت است. امام حسین (ع) بدو فرمود:

«رسول خدا را در خواب دیدم و به آن چه اکنون انجام می‌دهم، فرمانم داد.»

ابن عباس گفت: پدر و مادرم فدایت باد! رسول خدا چه فرمود؟ امام همان پاسخ پیش را داد. ابن عباس پرسید: ثمره‌اش چیست؟ امام فرمود:

«به من فرمان و مأموریتی داده‌اند و در آن باره با تو سخنی نخواهم گفت تا با پرودگارم دیدار کنم.»

این روایت آنچه را در درون امام بود و جز خدا نمی‌دانست تأیید بلکه تأکید می‌کند. خداوند به آنچه می‌باید رخ دهد، حکم خواهد کرد و کارها در دست خداست.

۹. وقتی خبر شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر را برای امام آوردند امام به یارانش فرمود: «شیعیان ما، یاری ما را وانهادند، هر کس از شما می‌خواهد، برود.» و پس از جدایی بسیاری از همراهان، امام با کسانی که از مدینه همراهش بودند و عده کمی دیگر، تنها ماند. عمرو بن بوذان به ایشان توصیه کرد برگردد و عرض کرد: «به خدا سوگند! جز با نیزه‌ها و شمشیرها رو به رو نخواهی شد.» عمرو امام را از رفتن باز داشت، چون آنان که به ایشان نامه نوشته بودند، دیگر متعهد نبودند در جنگ و نبرد، امام را یاری کنند.

امام فرمود:

«وضع برای من آشکار است، اما کسی نمی‌تواند بر خواست خدا چیره شود. به خدا سوگند! مرا رها نخواهند کرد تا اینکه قلم را از درونم بیرون کشند. به خدا قسم! حتی اگر در پناهگاه جنبه‌ای باشم مرا بیرون خواهند کشید تا بکشند!»

۱۰. وقتی به عراق می‌رفت، در نامه‌ای به بنی‌هاشم نوشت:

«هر که به من بپیوندد، شهید خواهد شد و هر که از من جا بماند [و عقب افتد] به رستگاری و موفقیت نخواهد رسید.»

۱۱. به هنگام [رفتن از مدینه و] وداع، قبر جدش را زیارت کرد و گفت:

«دست از زندگی شستم و عزم عمل به فرمان خدا را دارم و مرگ مراقب من است، مبادا از آن بگریزم.»

سپس به خواهرش زینب فرمود:

«خواهرم! اگر مرغ سنگ‌خوار را به حال خود واگذارند، شب در جای خود خواهد خوابید [اما چه کنم که دست از من بر نمی‌دارند].»



نیز پیش از نبرد، با خود می خواند:

«ای روزگارا! اف بر تو که چه دوست بدی هستی!»

چنان که به هنگام بیرون رفتن از مکه فرمود:

«مرگ بر بنی آدم حق و رواست.»

بنابراین به سبب حکمتی که خدای سبحان می دانست، اراده الهی چنین شد که امام حسین، جان خود و خاندان و یارانش را برای دین خدا - که جدش بدان خاطر بر انگيخته شده بود - فدا کند.

◀ [حکمت قیام]

شهادت امام پایه های دولت بنی امیه را سست و ناپایدار کرد و سپس اساسش را از بین برد و امام حسین جاودانه ماند زیرا برای حق زیست و با حق بود و در راه حق به شهادت رسید.

◀ [رد انگیزه سیاسی، غیبی، قبیله ای و شخصی]

حرکت امام حسین از مکه به عراق، حرکتی است که به آسانی نمی توان با معیارهای حوادث عادی، آن را ارزیابی کرد و نسبت به آن حکم نمود، زیرا از نادرترین جنبش های دینی یا فراخوان سیاسی تاریخ است که هر روز تکرار نمی شود، و هر کس نمی تواند بدان قیام کند، و اگر رهبر نهضت راه درست را پیمود، به اتفاق نظر فقط به یک علت باشد یا اگر بپذیریم به راه اشتباه رفته است، همگان به یک دلیل معتقد باشند.

گاه پیمودن درست ترین یا نادرست ترین راه برای جنبش، بسته به فرقی کوچک است که به هدف دست یابد یا نه. لذا مستعد است که به نقیض خود بیانجامد. جنبشی چنین، گونه ای از ماجراجویی ماجراجویان سیاست یا قرارهای گفتگوگران تجارت یا ابزاری برای دست یابی به دنیا نیست که به حکم دین تن دهد یا دنیا تن به حکم و خواسته آن دهد، بلکه وسیله ای برای معتقد ساختن خود و دنیا به یک دیدگاه میان دیدگاهها است. دیدگاهی که رهبر نهضت به آن ایمان دارد و می داند آن مردمان آن راه را باور ندارند. اما به هر رو او به قیام و عمل خود ایمان دارد، چه مردم بپذیرند، چه نپذیرند. برای او کشته شدن در راه هدف با مردن طبیعی برابر است و چه بسا به کشته شدن رغبت بیشتر داشته باشد.

بنابر این قضاوت در باره درست یا نادرست بودن نهضت حسینی نمی تواند توسط



مزدوران چابلوسی انجام شود که از شمشیر حکومت می‌هراسند و در پی عطا و بخشش آن هستند، چنان که دیگر مزد بگیران که از چیزهای دیگر جز تیغه حکومت می‌ترسند یا برخوردار از پاداش و بخشش غیر درباری‌اند، حق قضاوت و داوری ندارند. داوری در باره درستی یا نادرستی قیام حسینی، بسته به دو امر است که با اوضاع مختلف زمان و حکومت‌داران دگرگون نمی‌شود. این دو امر، یکی انگیزه‌های درونی است که بسته به طبیعت ثابت آدمی است، دوم: دستاوردهای قابل مشاهده است که همگان آن را می‌پذیرند. اگر جنبش حسینی بر ضد یزید را با این دو معیار بسنجیم، خواهیم گفت او به راه درست رفته است.

این انگیزه‌هایی است که امام را به کاری واداشت که انجام داد. دیگران نیز اگر این انگیزه‌ها را داشتند، جز به راه امام نمی‌رفتند. برای آدمی زاده هزاران بار بهتر است که کرداری مانند حسین داشته باشد که یزید بن معاویه را به خشم آورد، تا این که بر خُلق و خویی باشد که موجب خشنودی یزید شود.

نخستین مطلبی که شایسته است برای درک انگیزه‌های درونی امام در آن وضع محنت‌بار و دردناک بدانیم، این است که بیعت با یزید نمی‌توانست پابر جا بماند یا ادامه یابد، زیرا هر حاکم و خلیفه‌ای می‌باید خردمند باشد و خُلق و خویی درست داشته، از سلامت تدبیر بر خوردار باشد، که یزید چنین نبود. وی آنچه را که هر دولتی به شدت بدان نیازمند بود، به شوخی می‌گرفت، و امیدی به صلاح و اصلاح وی نبود. گزینش وی برای ولایت عهدی، معامله‌ای آشکار بود که هر کس بدان راضی شده، بها و پاداش موافقت و همراهی خود را گرفته و هر که به یاری یزید برخاسته یا کارگزار و مزد بگیر او شده، آشکارا مال و منال ستانده بود. بسیار شگفت خواهد بود از حسین بن علی بخواهند با چنین کسی بیعت کند و نزد مسلمانان درستکارش بخواند.

حسین (ع) [یا می‌بایست بیعت و یاری یزید را بپذیرد یا خروج و قیام کند، زیرا نمی‌گذاشتند خود را کنار بکشد، چه به سودش باشد و چه بر ضررش. برخی مورخان شرق شناس و شرقیان کج فهم، حقیقت فوق را فراموش می‌کنند و به هنگام ارزیابی نهضت حسینی، بهای لازم را به وضعی که امام با آن رو در رو بود نمی‌دهند! شایسته بود اینان به یاد می‌داشتند مسئله عقیده دینی از نظر حسین (ع)، شوخی یا معامله بردار نیست. او مردی بود که به شدت به احکام اسلام ایمان داشت و باور بسیار



داشت که اجرا نکردن حدود دینی، بزرگ‌ترین بلا برای دین و دینداران و برای همه امت عربی در حال و آینده است. امام مسلمان و زادهٔ محمد[ص] بود و اگر اسلام کسی هدایت درونی باشد، هدایت حسین، درونی و به سبب آن بود که از خاندانی والامی باشد.

◀ [دستاوردهای حرکت]

در مورد دستاوردهای جنبش - اگر نگاهی فراگیر بدان بيفکنیم - خواهیم فهمید بیش از نتایج و ثمره‌های بیعت است. امام در همان سال که قیام کرد، کشته شد و یزید در کمتر از چهار سال بعد مُرد. شش سال از قتل امام نگذشته بود که قاتلان کربلا به سزای عمل خود رسیدند و دولت بنی‌امیه پس از این حتی به اندازهٔ عمر یک انسان پایدار نماند و بیش از شصت و اندی سال نپایید.

قتل حسین، درد کُشنده‌ای بود که بر پیکرهٔ دولت اموی نشست تا آن را از پا در آورد و پیام حسینی، ندا و نوای هر دولتی شد که به دلها و جسم‌ها راه داشت.

فشردهٔ سخن آن که: خروج حسین، از حجاز به عراق جنبش توانمندی بود و انگیزه‌هایی داشت (که هر کس را به قیام و اِمامی داشت) اما به آسانی نمی‌توان این انگیزه‌ها را نگاهشت یا آن‌ها را بر شمرد.

این جنبش به نتایج تأثیرگذار خود رسید؛ زیرا نهضتی فراتر از افراد است و نسل‌ها را فرا خواهد گرفت.

شهید چه کسی است جز انسانی که می‌خواهد خلق و خوی زشت روزگار را دگرگون کند و گواه وجود خیر در طبیعت انسانی است، در وقتی که خیر و خوبی، نایافت‌ترین چیز در دنیا است؟! در

امام(ع) در زمانی در پی خلافت راشدین[!] بود که دیگر نام و نشانی از خلافت راشدین نمانده بود. درگیری میان حسین(ع) و یزید، نخستین تجربه از نوع خود، پس از زمان پیامبر و خلفای بعد از وی است. که حسین در این نبرد، جان خود را نثار کرد، چون شهادت، از جان گذشتگی است، با هدف دست‌یابی بر آنچه از زندگی پایدارتر است. وی پدر شهیدان و سرچشمه شهادت است که هنوز می‌جوشد و در تاریخ بشر، کسی با او برابری نخواهد کرد.



□ [انگیزه عقیدتی]

بی تردید قیام حسین با عقیده بیشتر پیوند دارد تا با سیاست و جنگ، زیرا پس از آن که در زمان خلافت معاویه، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها مسخ و دگرگون شد، امام در پی آن بود که بسیاری از مسائل عقیدتی را اصلاح کند.

معاویه سلطنت خود را فقط با زور و قدرت حفظ و پشتیبانی نمی‌کرد؛ وی از ایدئولوژی مدد می‌گرفت که در عمق عقیده مسلمانان ریشه کرده بود. معاویه به مردم می‌گفت: او و علی (ع) [در این که چه کسی شایسته خلافت است، داوری را به خدا واگذار کردند و خدا به نفع او و بر ضد علی (ع) رأی داد] چنان که وقتی می‌خواست برای فرزندش یزید از مردم حجاز بیعت بستاند، اعلان کرد: انتخاب وی برای خلافت، قضا و قدر بوده، مردم در انتخاب رهبران و حاکمان خود، اختیاری ندارند. اندک اندک ذهن مسلمانان بدین سو می‌رفت که هر چه خلیفه دستور دهد، حتی اگر بر خلافت طاعت الهی باشد، قضای خداست که برای بندگان نوشته و خواسته است!

□ [قیام دینی]

ماربین، شرق شناس آلمانی، قیام حسین را فقط جنگی [میان دو قبیله بنی‌هاشم و بنی‌امیه] نمی‌داند، به رغم آن که برخی شرق شناسان در این باره حکم و قضاوتی سطحی کرده‌اند؛ وی معتقد است: امام از آغاز تدبیر داشت و هنگام ثمربخشی قیام را می‌دانست.

بنابر این جنبش حسین بر ضد یزید، تصمیم راسخ انسانی در یاد دل بود که بر وی مشکل بود تن به سازش دهد. چنان که به دنبال پیروزی عاجل و کوتاه مدت نبود. وی با اهل و عیالش قیام کرد تا پس از مرگش به پیروزی پایدار و دراز مدت دست یابد و ارزش‌هایی را زنده کند که جز با قیام و شهادت احیا نمی‌شدند. گویا^۳ حسین جز قیام، راهی برای خود نمی‌دید و به توصیه و صلاح‌دید دیگران بی‌اعتنا بود. او به یمن نرفت تا جنگ به درازا نکشد و خون‌ریزی نشود، مبادا وی را به فتنه‌انگیزی و شکستن طاعت [و وحدت] متهم کنند، در نتیجه درستی حرکت و اقدامش مخدوش گردد، چنان که با یاران حجازی‌اش، در آن جا قیام نکرد، مبادا آنان که مشروعیت قیامش را [به دلیل هتک حرمت حرم] نمی‌پذیرفتند، با وی به نبرد برخیزند، در نتیجه امام به هدفش نرسد.



□ [به همراه بردن زن و فرزند]

نیز اهل و عیالش را با خود برد تا مردمان کردار و برخورد نامشروع و غیر انسانی دشمنانش را ببینند، در نتیجه خون به ناحق ریخته‌اش در صحرای کربلا پایمال نشود، چنان که می‌بایست گواهان عادل‌ی در کربلا باشند و آنچه را بین او و دشمنانش رخ داد ببینند، تا دشمن نتواند بر او تهمت و افترا زند.

خانم دکتر بنت الشاطی می‌گوید:

«زینب، خواهر حسین، لذت پیروزی را بر این زیاد و بنی‌امیه حرام کرد و در جام پیروزمندان، زهر کشنده ریخت. باعث و بانی تمامی رخدادهای سیاسی بعدی، یعنی قیام مختار، شورش ابن‌زبیر، سقوط دولت اموی، ظهور دولت عباسی و ریشه دواندن مذهب شیعه، زینب بود.»

□ [عملیات شهادت طلبانه؟!]

بدون تردید حسین [ع] دست به عمل انتحاری نزد تا بگویند خود را به هلاکت انداخت، بلکه حجت را بر دشمن تمام کرد و جای عذر و بهانه‌ای برایشان نگذاشت که بدان خونس را ریزند، چون وی جنگ را آغاز نکرد و اندکی پیش از شروع جنگ، میان دشمن ایستاد و برایشان سخن گفت و مجالی برای مردم فریبی و مکر دشمن باقی نگذارد. از آنان پرسید که به چه سبب با او می‌جنگند، در حالی که خونی طلب ندارند و مالی از آنان را غصب نکرده است. بعد افزود که آیا در این که وی پسر دختر پیامبرشان است تردید دارند و اگر قیام و خروج کرده، مگر جز به سبب نامه‌ها و درخواست‌های عراقیان است که امام را فرخوانده و دعوت کردند؟!

بنابر آنچه گفتیم، تمامی اقدامات حسین، نقشه و تدبیر حساب شده و مدبرانه‌ای بود تا به اهداف بلند مدت دست یابد. شاید این صحیح‌ترین دیدگاه است، تا این که بگوییم جنبش، جنگی [بین هاشمیان و امویان] بود. اگر وی در پی پیروزی نظامی [و قبیله‌ای] بود، با یاران حجازی‌اش، در همان جا قیام می‌کرد، چنان که بعید است بگوییم حسین پیروزی را بر مرگ ترجیح می‌داد، زیرا حتی برای پدرش به‌رغم آن که خلیفه‌ای شجاع و دلاور بود، پیروزی [در برخی جنگها مثل صفین] سخت و مشکل بود، چنان که برای برادرش، در زمانی که خلیفه بود و یارانش بسیار و گیرداگرد وی بودند، پیروزی مشکل می‌نمود. نیز معقول نیست بگوییم در حالی که مکر و فریب اهالی عراق را می‌دانست، به اینان



اعتماد کرده باشد.

این چنین، جنبش سیاسی - عقیدتی حسینی، انگیزه‌های قیام را می‌نمایاند، گر چه در هنگامی که امام با توصیه و سفارش دیگران (به عدم قیام) مخالفت می‌کرد، اهداف نهضت روشن نبود. قیام بر ضد یزید، گریز ناپذیر بود، زیرا بیعت با وی گناهی بود که عذری نداشت و به بهانه تقیه نمی‌شد دست در دست یزید نهاد.

□ [فطریات شرق شناسان]

شرق شناسان، جنبش حسین (رضی الله عنه) را به انگیزه سیاسی یا نظامی می‌دانند و انگیزه‌های دینی و دستاوردهای بلند آن را در نظر نمی‌گیرند، اما باید گفت اگر شورشی نظامی باشد و شکست خورد، نمی‌بایست تأثیری بر جا بگذارد، چه در زمینه سیاسی و چه عقیدتی، در حالی که جنبش حسین چنین پیامد تأثیرگذاری داشت. نیز تاریخ سراغ ندارد پیروزمندان جنگ، انگشت پشیمانی و ندامت همانند آنان که در کربلا جنگ را بردند بگزیند.

برخی مستشرقان حکم ناجوانمردانه و بی‌رحمانه‌ای در باره حسین (رضی الله عنه) دارند و او را متهم می‌کنند از درک و فهم انگیزه‌های جنبش خود ناتوان و عاجز بود [و حرکتی کور نمود] و سوء تدبیر و ارزیابی نادرست وی باعث شد شاهد کشته شدن فرزندان و خاندانش باشد، در حالی که می‌دانست ناگزیر همگان کشته خواهند شد [اما می‌توانست با اقدام به موقع، از کشته شدن خود و همراهانش جلوگیری کند]!

نمونه‌ای از آنچه این مستشرقان می‌گویند، گفته فلوزن آلمانی در کتاب «خوارج و شیعه» است. وی می‌نویسد:

«حسین بلند پروازی کرد به مانند کودکان که دست دراز می‌کنند تا ماه را به چنگ آورند. حسین بزرگ‌ترین ادعاها را داشت، اما حتی برای دست‌یابی به کوچک‌ترین هدف تلاش نکرد و کار را به دیگران واگذار نمود تا به خاطر او همه کار بکنند و در نخستین هم‌آورد شکست خورد و خواست عقب نشینی بکند اما دیگر دیر بود. در نتیجه بدین بسنده کرد که شاهد و ناظر کشته شدن یارانش در جنگ به خاطر خویش باشد، اما او تا لحظه آخر جان خود را حفظ کند. قتل عثمان تراژدی بود اما قتل حسین، نمایشی منفعلانه بود، [...]»



«گولد زیهر» [یهودی!] معتقد است: «حسین در پی شیعیان بی خرد و کوته‌بین افتاد. اینان حسین را درگیر نزاع خونینی با غاصبان اموی کردند.»
 «سِر ویلیام مور» مانند سرلشکری امور را تحلیل می‌کند که هر انقلاب و قیامی را فتنه می‌داند [...]»

تمامی این مطالب تهمت و افتراست و گروهی از مستشرقان، ما را عادت داده‌اند که کاملاً به دور از حقیقت، به ارزیابی مسائل پردازند. در فصلهای گذشته [کتاب] دیدیم که «لامنس» هم به همین روش پناه می‌برد و ما تهمت‌های مکررش در باره اهل بیت را بویژه رد و نقض کرده‌ایم.

اما در خصوص امام حسین دیدیم که وی مصمم بر قیام بود و شکستش، دور از ذهن وی نبود. نیز دیدیم مخلص‌ترین افراد - از جمله ابن عباس، ابن عمر، عموزاده‌اش (عبدالله بن جعفر) - به وی توصیه کردند خروج ننماید یا اگر مصمم بر خروج است، به یمن برو، زیرا پدرش در آن جا شیعیانی دارد، افزون بر این، دور از مقر خلافت (دمشق) است، اما او نپذیرفت. نیز از وی خواستند اهل بیتش را در حجاز بگذارد، اما سر باز زد. امام پیش از بیرون رفتن از مدینه، بر قبر رسول خدا ایستاد و گفت:

«چگونه پیروانم را فراموش کنم؟ من جان خود را برای آنان فدا خواهم کرد!»

سپس از قبر کناره گرفت و به خود گفت:

«در پس حجاب تن، شهادت را که دیر زمانی است مشتاق آنم، می‌بینم و اکنون هنگام رهایی است. من دست از زندگی شسته‌ام و تصمیم دارم به آنچه خدا خواسته است، عمل کنم.»

حسین به هنگام خروج و قیام، آن قدر که به مرگ می‌اندیشید، در فکر پیروزی و ظفر نبود. وقتی ابن عمر با امام وداع می‌نمود، عرض کرد: «تو را به خدا می‌سپارم و می‌دانم کشته خواهی شد!»

□ [فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟]

حسین (رضی الله عنه) با اهل بیت و زنان بیرون آمد. آیا درست آن نبود که به تنهایی خروج کند، نه با زنان و فرزندان؟ پیشتر پاسخ دادیم: به همراه بردن اهل و عیال بدان خاطر بود که شهادتی بر رفتار نامشروع و غیر انسانی دشمن وجود داشته باشند.
 «عقاد» می‌گوید: متأخران نمی‌توانند با عقل و عادات [و سنت‌های] خود در باره



موضوعی همانند این داوری کنند، زیرا این مسأله‌ای است که باید با خرد و عادات قبایل عرب در این گونه رخدادها قضاوت کرد.

به همراه بردن زنان و فرزندان، سنتی عربی بود و اینان همراه نیروهای تحت فرماندهی، به جنگ فرستاده می‌شدند، نیز همراهی با نیروهایی که ممکن بود بجنگند یا کارشان به صلح بیانجامد. جنگجویان ذی‌قار زنان خود را همراه داشتند و پیش از شروع جنگ، بند کجاوه شترها را بربندیدند [تا زنان و ناموس آنان وسیله فرار نداشته، جنگجویان برای حفظ اینان بر سر غیرت آیند]. مسلمانان و مشرکان زنان خود را در جنگ‌های زمان پیامبر (ص) همراه داشتند. در جنگ روم، مسلمانان، زنان برگزیده قریش را با خود بردند و رسول خدا (ص) یک یا چند تن از همسرانش را در جنگ‌ها و غزوات همراه داشت. این سنتی ریشه‌دار در عرب بود که بدین وسیله می‌خواستند بر عزم راسخ و نیت راستین خود در آنچه پیش رو داشتند، گواه گیرند. در معلقه ابن‌کلثوم اشاره‌ای اجمالی بدین عادت عربی از زمان‌های کهن است. وی می‌گوید:

«همراه ما دختران زیبا رویند که دغدغه آن داریم نصیب دشمن و موجب خواری ما شوند. زنان برای اسبهای ما علوفه تهیه می‌کردند و می‌گفتند شوهران ما نیستید اگر از حریم ما دفاع و پاسداری نکنید؛

نحاذر آن تقسم او تهونا
بعولتنا اذا لم تمنعونا

علی آثارنا بیض حسان
یقتن جیادنا و یقلن لستم

امام حسین (رضی الله عنه) مردم را به جهادی فرا می‌خواند که اگر جنگ بر آنان قطعی می‌شد، بیم آن نداشتند چه بر سرشان یا فرزند و اموالشان آید، زیرا اینان با جهاد در پی ارزش‌هایی والاتر و گرمی‌تر از جان و فرزند و مال بودند. شرط مردانگی نبود که وی مردم را به کاری بخواند، اما خود پیشاپیش اینان در انجام کار نباشد. حسین که می‌خواست قیام کند، می‌بایست قویترین دلیل و حجت را داشته باشد تا بر دشمن، اتمام حجت کرده، اگر بر امام چیره می‌شدند و سعی و تلاش امام به ثمر نمی‌نشت، حجت و دلیلی بر ضد آنان باشد. در این صورت دشمن پیروزمند به همان اندازه که ظفر یافته بود، مورد بغض و خشم قرار می‌گرفت، آن اندازه که وضع غالب و مغلوب بر عکس می‌شد. در این صورت وی گرچه به ظاهر شکست خورده بود، اما پیروز و غالب بود و دشمنان منفورترین مردمان می‌گشتند.

مسلمانی که به خاطر اصل و نسب شریف حسین، ایشان را یاری می‌کرد، حال که وی با



اهل و عیالش است، بیشتر او را یاری می‌دهد و گرنه به هیچ وجه یار و یاور او به شمار نخواهد آمد.

استاد ملطاوی معتقد است: حسین (رضی الله عنه) اهل بیتش را با خود بُرد، زیرا می‌ترسید مورد اهانت یا ستم قرار گیرند و از حمایت وی دور باشند و او راهی به آنان نداشته باشد.

□

◀ پی‌نوشت‌ها

۱. ابوالشهدا، عقاد.
۲. الامامة و السياسة، ابن قتیبه.
۳. نظرية الامامة، دکتر احمد صبحی.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



ارزیابی حرکت امام حسین (ع)

